

جهانی‌شدن و دولت‌های توسعه‌گرا؛ سویه‌های تغییر و تداوم نقش دولت در فرایند توسعه

حجت کاظمی^۱

دکتری علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۹/۴/۲۲ تاریخ تصویب: ۱۹/۱۲/۲۱)

چکیده:

مقاله حاضر در وهله نخست در پی توصیف شکلی از تجربه توسعه است که ویژگی آن نقش محوری دولتی با ظرفیت نهادی بالا در جهت‌دهی کشور به سوی توسعه است. در این میان تمرکز اصلی بر تجربه موفق از توسعه است که به اتکای دولت‌های توسعه‌گرا پس از جنگ جهانی دوم در آسیای جنوب شرقی شکل گرفت. اما بحران اقتصادی سال ۱۹۹۷م باعث شکل‌گیری تردیدهای جدی درباره این موفقیت شد؛ به‌گونه‌ای که برخی از مرگ دولت‌های توسعه‌گرا سخن گفتند. این بحران در خصوص پدیده جهانی‌شدن و دگرگونی‌های ساختاری حاصل از آن تحلیل شده است. بر اساس تحلیلی از ماهیت جهانی‌شدن، نویسنده این مقاله بر این باور است که نه تنها امکان ظهور دولت توسعه‌گرا از میان نرفته، بلکه زمینه‌های جدیدی برای نقش‌آفرینی دولت‌ها در توسعه فراهم آمده است؛ ولی طبیعی است که نسل سوم دولت‌های توسعه‌گرا باید تغییراتی اساسی در ویژگی‌ها و سیاست‌های خود ایجاد کند.

واژگان کلیدی:

بحران مالی شرق آسیا، توسعه، جهانی‌شدن، حکمرانی خوب، دولت توسعه‌گرا، شرق آسیا

۱. مقدمه

بحث نسبت دولت و توسعه از اصلی‌ترین مباحث رایج در ادبیات سیاست و حکمرانی و نیز اقتصاد توسعه بوده است. به همین ترتیب در تجربه تاریخی حرکت کشورها به سوی توسعه ما با الگوهای متفاوتی از نقش‌آفرینی دولت در روند توسعه روبرو هستیم. در یک سو ما شاهد الگویی از توسعه مبتنی بر عاملیت نسبتاً خودمختار طبقات و نیروهای اجتماعی در عین حمایت و پشتیبانی دولت هستیم که انگلستان نمونه تاریخی برجسته آن است.^۱ در مقابل تجربه‌ای وجود دارد که حاکی از اولویت و محوریت تقریباً قاطع دولت در آغاز و هدایت فرایند توسعه است؛ تجربه‌ای که در آن نهاد عالی حکمرانی توانسته با اتخاذ مجموعه‌ای از سیاست‌های خرد و کلان، مجموعه تحت حاکمیت خود را در مدتی نسبتاً کوتاه از توسعه‌نیافتگی به توسعه برساند. در ادبیات توسعه این دولت‌ها با عنوان «دولت‌های توسعه‌گرا» خوانده می‌شوند. چالمرز جانسون، پیتز ایوانز و تعدادی دیگر از نظریه‌پردازان این حوزه، دولت توسعه‌گرا را دارای «چشم‌انداز»، «رهبری» و «ظرفیت» بالا برای ایفای نقش مثبت در انتقال یک جامعه از حالت عقب‌ماندگی به حالتی توسعه‌یافته تعریف می‌کنند (Fritz and rocha, 2007, p.533).

به لحاظ تاریخی، تجربه دولت‌های توسعه‌گرا از سال ۱۸۷۰م با ۲ رویداد تاریخ‌ساز، یعنی پیروزی پروس بر ناپلئون سوم و تحقق وحدت آلمان از سوی خاندان هوهن زولرن و با مدیریت بیسمارک و سرانجام پایان عصر شوگان‌ها و آغاز عصر میجی در ژاپن، شروع می‌شود (برای آگاهی از دیدگاهی مشابه ر.ک. Kumar bagchi, 2000, Fritz and rocha menocal, 2007, p.536). دو کشور آلمان عصر بیسمارک و ژاپن عصر میجی به عنوان شاخص‌های این الگوی توسعه در آن مقطع تاریخی، با اجرای فرایندی که بارینگتن مور در مقابل الگوی انگلیسی-فرانسوی، آن را «الگوی توسعه از بالا» نامیده است (مور، ۱۳۷۲، ص ۸-۹)، با کنارزدن موانع توسعه و جهت‌گیری‌های انزواطلب، زیرساخت‌ها و زمینه‌های توسعه ملی را فراهم آورده‌اند (Jintaro, 1958, pp24-30, 513، چانگ، ۱۳۸۸، ص ۵۵-۵۰ و ۷۳-۷۰). دولت در این جامعه با محوریت نخبگان توسعه‌گرا و به‌شدت ملی‌گرا، وظیفه انباشت سریع سرمایه و سرمایه‌گذاری هدفمند آن را در راستای ایجاد زیرساخت‌های توسعه‌ای و بازارهای جدید برعهده گرفت. وجه مهم سیاست توسعه‌ای دولت، شکل‌دادن به الگویی از نظام حمایتی از بازار و صنایع نوپای داخلی در مقابل کالای باکیفیت‌تر اقتصادهای تثبیت‌شده بین‌المللی بود که به صنایع این کشورها کمک

۱. در خصوص ابعاد تاریخی این موضوع جدال فراوانی وجود دارد. افرادی چون فردریک لیست و مایکل پولانی بر نقش دولت در این تجربه تأکید دارند، ولی گروه دیگر معتقدند باوجود نقش‌آفرینی دولت، ما شاهد نوعی توسعه مستقل از دولت هستیم (هلد، ۱۳۸۶، امیر احمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۹-۳۷ و ۶۶-۵۶ و نیز ر.ک. نورث، ۱۳۷۹).

کرد تا در مدتی کوتاه با ارتقای قابلیت‌های رقابتی خود به عرصه رقابت جهانی وارد شوند. این دولت به واسطه نیازهای توسعه‌ای، تلاش می‌کرد تا در فراسوی نیروهای اجتماعی ایستاده و آنها را جهت دهد. مطیع‌کردن نیروی کار، سرکوب سیاسی با هدف حفظ ثبات، ناسیونالیسم رمانتیک و نظامی‌گری، از دیگر ویژگی‌های این دولت‌هاست (مور، همان، ۳۱-۲۷؛ Simon, 1968, pp.32-47؛ برای تحلیل مارکس از این تجربه رک. در پیر، ۱۳۸۲، ص ۴۵۳-۴۰۹). این دولت‌ها در اقدامات خود اتکایی نیز به نظریات برخی اقتصاددانان داشتند. مهم‌ترین این اقتصاددانان فردریک لیست (زندگی: ۱۸۴۶-۱۷۸۹م) بود که در ۳ کتاب اصلی خود کوشید تا با نقد الگوی اقتصاد آزاد آدام اسمیت و حامیان آن در فرانسه و آلمان، که راه توسعه را در رفع محدودیت‌های مبادله آزاد می‌دانستند، به اتکای تحلیلی تاریخی از روند توسعه کشورها، الگوی بدیلی از توسعه ارائه کند که ویژگی آن تأکید بر نقش قاطع نظام سیاسی توسعه‌خواه در شکل دادن و جهت‌دادن به توسعه ملی است (برای این مباحث رک. لیست، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۷؛ Shafaeddin, 2000).

نگاهی به تاریخ این دو کشور در فاصله سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴م نشان می‌دهد ذیل اقتدار دولتی، فرایندی از یک توسعه سریع اتفاق افتاد که باعث شد این کشورها از قدرت‌هایی حاشیه‌ای تبدیل به بازیگرانی اصلی در مناسبات بین‌المللی شوند و نظم هژمونیک مبتنی بر کنسرت اروپا را به چالش بکشند؛ چالشی که در نهایت به صف‌کشی متحدین (با محوریت آلمان و ژاپن) و متفقین (با محوریت انگلستان و فرانسه)، وقوع جنگ جهانی اول و پایان نسل اول دولت‌های توسعه‌گرا منجر شد. با اتمام جنگ جهانی دوم و با قرارگرفتن دولت‌های اروپای غربی در ردیف کشورهای دموکراتیک و همچنین شکل‌گیری بلوک شرق (به‌عنوان یک الگوی توسعه از بالای کمونیستی) عملاً منطقه جغرافیایی دولت‌های توسعه‌گرا به آسیای شرقی و جنوب شرقی منتقل شد؛ جایی که ژاپن با وجود دموکراتیک‌شدن همچنان ویژگی‌های یک توسعه دولت‌محور را با خود داشت و همین موضوع باعث شد تا به واسطه شرایط مساعد بین‌المللی و همچنین شرایط مطلوب داخلی شاهد رویش مجموعه‌ای جدید از دولت‌های توسعه‌گرا باشیم که می‌توان آن‌ها را «نسل دوم دولت‌های توسعه‌گرا» نامید. این تجربه به واسطه دو عامل یعنی ساختار بین‌المللی دگرگون‌شده دوران پس از جنگ و نیز بستر جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی و تاریخی ظهور خود، به لحاظ شکل و فرم و ویژگی‌ها، دارای تفاوت‌های اساسی با نسل اول است؛ ولی در خصلت بنیادین خود یعنی توسعه دولت‌محور با تجربه نسل اول اشتراک دارد. تجربه نسل دوم دولت‌های توسعه‌گرا یکی از بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین موج‌های توسعه‌ای را شکل داد و درحالی که در آستانه دهه ۹۰ الگوهای لیبرال توسعه در بحران بودند، این تجربه بسیار تحسین شد، اما رویداد بحران مالی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷م باعث طرح تردیدهای جدی در میزان واقعی موفقیت و پایداری توسعه رخ داده در آنچه

«معجزه آسیای شرقی» خوانده شده است، گردید و به مباحثی پیرامون آینده دولت توسعه‌گرا در عصر جهانی شدن انجامید که در ادامه به بحث پیرامون آن می‌پردازیم

۲. نسل دوم دولت‌های توسعه‌گرا و خیزش آسیای شرقی

تجربه توسعه سریع و عظیمی که در کره جنوبی، هنگ‌کنگ، تایوان و سنگاپور (از دهه ۵۰ تا امروز) با الهام از ژاپن آغاز شد و سپس چین، فیلیپین، مالزی، اندونزی (از اواخر دهه ۷۰) آن را پی گرفتند، مجموعه‌ای را شکل می‌دهد که گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۷م به آن نام «معجزه آسیای شرقی» داده است (بانک جهانی، ۱۳۷۹). شواهد زیادی وجود دارد که این نسل از دولت‌های توسعه‌گرا هم به لحاظ عملی و هم به لحاظ نظری، پیرو تجربه نسل اول دولت توسعه‌گرای آلمانی-ژاپنی و تئوری‌پردازی‌های چون فردریک لیست بوده‌اند. در این میان آنچه کشورهای آسیای جنوب شرقی از ژاپن آموختند، ویژگی عمده توسعه ژاپنی، یعنی مسئله نقش حیاتی یک دولت و بوروکراسی توسعه‌گرا در مسیر توسعه، بوده است (نقی‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۱۵؛ Janson, 1982, 1995). به واسطه همین نقش ژاپن است که شعار «آموختن از ژاپن» تا امروز شعار بسیاری از سیاستمداران این منطقه بوده است (برای آگاهی از سخنرانی دنگ شیائو پینگ در سال ۱۹۷۷م رک. هابسام، ۱۳۸۳، ص ۵۹۱).

پیرامون ویژگی‌های این دولت‌ها بحث بسیار شده است. از یک سو ما در مسیر طی شده شاهد مسیر خاص و استراتژی‌های پیگیری شده از سوی کشورهای منطقه هستیم و از سویی وقتی به آنها به عنوان یک مجموعه نگاه می‌کنیم، نقاط اشتراک متعددی وجود دارد که حاکی از یک تجربه عام است. واقعیت این است که این کشورها به لحاظ ساخت سیاسی، به بلوک‌های بین‌المللی، استراتژی‌های صنعتی و سیاست‌های متفاوت متعلق بوده‌اند (برای مقایسه تفاوت‌های درونی این کشورها در روند توسعه رک. Hattori and Satso, 1997, pp341-355). ولی درعین حال ما شاهد مجموعه‌ای از ویژگی‌های مشترک هستیم که درواقع می‌توان از آنها با نام «ویژگی‌های نسل دوم دولت‌های توسعه‌گرا» یاد کرد:

- انباشت سرمایه از طریق جلب سرمایه‌گذاری خارجی و پس‌انداز گسترده داخلی
- تأکید ویژه بر آموزش نیروی انسانی و شکل‌گیری یک نیروی انسانی متخصص و کارآمد
- بهره‌بردن از نیروی کار ارزان با وجدان کاری بالا و مطیع، ضمن استفاده از سرکوب
- بهره‌وری بالای منابع انسانی و صنایع و...
- ضعف جامعه مدنی، ثبات قابل توجه سیاسی و اجتماعی حتی با استفاده هدفمند از کاربرد زور

- اتکای توسعه به ناسیونالیسم قوی ولی عاری از حس رمانتیک جنگ‌طلبانه و بدون هراس

- سیاست خارجی توسعه‌گرا، بهبود روابط با دنیای بیرون و بهره‌بردن از آن در راستای توسعه

- به‌کارگیری الگوی توسعه صادرات به‌عنوان مشوق رقابت و تولید

اما همه این‌ها وقتی معنا می‌یابد که آنها را ذیل عنصر محوری توسعه این منطقه، یعنی شکل‌گیری و نقش‌آفرینی یک دولت توسعه‌گرای مقتدر در کشورهای این منطقه بررسی کنیم. در خصوص دولت توسعه‌گرای آسیای جنوب شرقی، آدریان لفت ویچ با تحلیل تجربه این دولت‌ها ویژگی‌های عام آن‌ها را شامل نکات زیر می‌داند:

الف) وجود نخبگان توسعه‌گرا. هسته اصلی دولت توسعه‌گرا وجود نخبگانی است که کارگزار توسعه در کشور می‌باشند. این گروه ترجیح می‌دهند با دستیابی به حکومت و حتی حفظ آن از طریق سرکوب، قدرت را در خدمت ایجاد دگرگونی‌های ساختاری و توسعه قرار دهند. آن‌ها توسعه‌گرا، ملی‌گرا و به‌شدت شیفته تجدد هستند. از این‌روست که در آسیای جنوب شرقی با اسامی‌ای چون ژنرال پارک، ژنرال سوهارتو، دنگ شیائو پینگ، لی کوان یو و ماهاتیر محمد روبرو هستیم که به‌همراه گروه کوچکی توسعه‌گرا کشور خود را رهنمون شدند.

ب) استقلال دولت از جامعه. ماهیت نخبه‌گرای حکومت و خواست ایجاد تغییر در متن یک جامعه سنتی، به دولت مستقل از جامعه و نیروهای اجتماعی نیاز دارد که خواسته‌های خود را جدای از آن پیگیری کند. در تجربه شرق آسیا ما بدون استثنا با دولت‌هایی روبرو هستیم که در فراسوی جامعه قرار دارند. البته آنها بیگانه با جامعه خود نیستند و چنانکه ایوانز در بحث «استقلال مبتنی بر جامعه» توضیح می‌دهد، ما شاهد پیوندی همکاری‌جویانه میان دولت، بنگاه‌های خصوصی و جامعه مدنی هستیم. همچنین دولت در جریان نبردهای طبقاتی به صورتی آشکار حامی طبقه مولد می‌باشد.

ج) وجود یک قدرت بوروکراتیک کارآمد و عقلانی. استقلال دولت و نیز ضرورت‌های یک برنامه‌ریزی موفق، یک بوروکراسی توسعه‌گرا، کارآمد، چابک، عقلانی و فسادناپذیر را اقتضا دارد. در آسیای شرقی این بوروکراسی‌ها از تجربه وزارت میتی (MITI) در ژاپن الگوبرداری شد. هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی در کره و هیئت توسعه اقتصادی در سنگاپور از جمله این نهادهای برنامه‌ریز بودند که راهبردهای کلان توسعه را طراحی و اجرا نمودند.

درکل، دولت‌های توسعه‌گرا با ویژگی‌های یادشده، اقدام به یک سیاست‌گذاری از بالا، کنترل بازار و تجارت، اعطای وام، اعطای سوبسید، انباشت سرمایه، حمایت از تولید داخلی درعین سیاست توسعه صادرات و... نمودند که در براینده خود، عامل توسعه اقتصادی در این

کشورها شد (داده‌ها و اطلاعات مربوط به منطقه از منابع زیر استخراج شده است: لفت ویچ، ۱۳۸۵، ۱۳۸۲، ص ۲۶۰-۳۵، ۲۴۱-۱۳؛ بانک جهانی، ۱۳۷۹؛ بانک جهانی، ۱۳۷۸؛ کاستلز، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۳۸۱-۲۴۶؛ وود، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰-۸۵؛ هریسون و هانتینگتون، ۱۳۸۳؛ ایوانز، ۱۳۸۲؛ Johnson, 1982). این دولت‌ها در فرایند تلاش برای شکل‌دهی به توسعه به الگوهای رفتاری خاصی دست یافتند که به صورتی مشابه در منطقه شیوع می‌یافت و از سوی دیگران پیگیری می‌شد. ویژگی عمده این الگوی رفتاری، قرارداد همه ملاحظات ذیل دغدغه مربوط به پیشرفت و توسعه و افزایش توانایی ملی بود که البته وقتی با بسترهای اجتماعی مناسب مثل جامعه مدنی مطیع، نیروی پرکار و تحصیل‌کرده، تمایل به پس‌انداز، نرخ بهره‌وری بالا، محیط بین‌المللی مساعد و فرهنگ مساعد توسعه همراه شد، به یک دوره تقریباً ۳۰ساله رشد مداوم و پایدار اقتصادهای منطقه‌ای انجامید.

در اوایل دهه ۹۰ درحالی که اجرای سیاست‌های توصیه‌شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (نهادهای نئولیبرال) مبنی بر خصوصی‌سازی و کاهش نقش دولت در اقتصاد، حذف تعرفه‌ها و کاهش تعرفه‌های گمرکی و سیاست‌های حمایتی از بنگاه‌های داخلی (معروف به سیاست‌های تعدیل) در کشورهایی چون برزیل، آرژانتین و روسیه، این کشورها را درگیر بحران‌هایی شدید کرده بود، نگاه جهانی متوجه آسیای شرقی شد که در آن روندی از توسعه موفق به اتکای دولت و نقش حمایتی و جهت‌دهنده آن به بازار، بدون توجه به توصیه‌های نهادهای بین‌المللی شکل گرفته بود. شکل‌گیری تجربه‌های موفق دموکراسی در برخی کشورهای منطقه مانند کره (پس از یک دوره طولانی دیکتاتوری) به این شور و شوق افزود. آگاهی از این تجربه و بررسی‌های انجام‌شده پیرامون نقش‌آفرینی موفق دولت در توسعه اقتصادی عامل مهمی در گذار از تأکید بر سیاست‌های «اجماع واشنگتنی» (یا همان سیاست‌های تعدیل نئولیبرالی) به «اجماع پساواشنگتنی» در مطالعات توسعه شد که جوهره آن تأکید بر نقش نهادهای کارآمد سیاست‌گذار در شکل‌دادن به یک تجربه موفق توسعه است (برای آگاهی از تجربه سیاست‌های تعدیل ر.ک. ویلیامسون، ۱۳۸۳، ص ۶۹-۵۹؛ استگلیتز، ۱۳۸۳ (الف)، ص ۱۲۳-۷۴، ص ۱۷۷-۱۳۲). اوج این توجه به موفقیت‌های الگوی دولت توسعه‌گرا در عرصه بین‌المللی به انتشار دو گزارش بانک جهانی (به عنوان یکی از اصلی‌ترین حامیان سیاست‌های تعدیل و مخالف نقش‌آفرینی دولت) در خصوص تجربه شرق آسیا و تأثیر آن در دگرذیسی تحلیل‌ها درباره ماهیت و نقش دولت در روند توسعه بود (ر.ک. بانک جهانی، ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹).

۳. بحران مالی ۱۹۹۷م و مباحثه پیرامون ماهیت بحران نسل دوم دولت‌های توسعه‌گرا

درحالی که روند توسعه آسیای جنوب شرقی توجهات جهانی را به خود جلب کرده بود، بحران ناگهانی مالی در سال ۱۹۹۷م کشورهای منطقه را در خود فرو برد. سقوط اقتصادهای منطقه باعث شکل‌گیری این دیدگاه شد که گویی «معجزه آسیایی» توهمی بیش نبوده است. این حادثه به سرعت به عنوان نشانه‌ای از آغاز دوران بحرانی دولت‌های توسعه‌گرا تلقی شد و عده‌ای از پایان عصر دولت‌های توسعه‌گرا در جهان سخن گفتند (برای نمونه رک. garran.1998, Jomo, 2001:p 4؛ برای اشاره به این بحث‌ها رک. ایوانز، ۱۳۸۲، ص.۲۵). بحث پیرامون بحران به این سطح محدود نماند، بلکه باعث شکل‌گیری مباحثه‌ای شد که بحران را در پیوند با روند جهانی‌شدن و ماهیت دگرگون‌شونده ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دنیای امروز تحلیل می‌کرد و معتقد بود که دولت توسعه‌گرای آسیایی بر بستری رشد و تکامل یافته که جهانی‌شدن این بسترها را به چالش کشیده و ناچار دولت‌های توسعه‌گرا دچار بحران ساختاری شده‌اند (Jin-young.2002.pp19-20). در این معنا، باور تحلیل‌گران آن بوده که دولت توسعه‌گرای نسل دوم بر بستر ساختارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی شکل گرفته و در دوران پس از جنگ سرد تکوین و رشد یافته است. جهانی‌شدن با این تفسیر، به معنای دگرگونی تدریجی بسترهای ساختاری در سطوح متفاوتی است که محدودیت‌هایی را برای بازیگرانی که به شیوه‌های رفتاری مناسب دوره قبلی خود کرده‌اند ایجاد می‌کند و امکان‌هایی را برای شیوه‌های نوین رفتاری فراهم می‌سازد.

در استدلال این گروه، چه تعریف دیوید هاروی از جهانی‌شدن به‌عنوان «فشرده‌گی زمان و مکان» و چه تعریف گیدنز از آن به‌عنوان «جهانی‌شدن امر محلی و محلی‌شدن امر جهانی» را در نظر بگیریم (برای تعاریف رک. سلیمی، ۱۳۸۴؛ گیدنز، ۱۳۸۷، ص.۱۰۱-۷۴؛ Harvey.2000.pp19-22)، این روند متضمن دگرگونی‌های اساسی در ساختارهای شکل‌دهنده به محیط کنش‌های بازیگران است؛ ساختارهایی که مانوئل کاستلز آن‌ها را در ذیل ۳ دگرگونی عمده: «تجدید ساختار سرمایه‌داری»، «انقلاب تکنولوژیک» و «فرهنگ مجاز واقعی» دسته‌بندی کرده است (کاستلز، ۱۳۸۵، ج.۱). وی در

۱. بحران در جولای ۱۹۹۷ با فروپاشی نرخ پول ملی تایلند (بات) آغاز و به کشورهای منطقه تسری یافت. سقوط ارزش پول، فروپاشی بازارهای مالی، ورشکستگی بنگاهها، خروج سرمایه‌گذاران خارجی و نهایتاً یک رکود طولانی از ابعاد این بحران بود.

بخشی از جلد سوم کتاب خود در توضیح بحران مالی سال ۱۹۹۷م، بحران را ذیل دگرگونی‌های ساختاری صورت گرفته در دوران جهانی شدن و ناتوانی بازیگران توسعه منطقه (دولت‌ها و بنگاه‌ها) برای تطابق با شرایط جدید توضیح می‌دهد. کاستلز در مفهوم‌بندی ارتباط مابین نقش تاریخی دولت توسعه‌گرا در منطقه، ذهنیت و انتظار موجود در بازارهای ملی و شرکت‌ها از دولت، و نیز جهانی شدن و نتایج بلافصل آن برای این منطقه، به نکاتی اشاره می‌کند که حاوی یک دگرگونی بزرگ در بستر نهادی دولت توسعه‌گرای جنوب شرقی است (۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۵۲). چنانکه پیش‌تر توضیح داده شد، رابطه دولت، بنگاه‌ها و بازارهای مالی در منطقه، رویکردی کاملاً حمایت‌گرایانه بود که مطابق آن دولت همان‌طور که رهنمودهای کلان را به این نهادها ارائه می‌کرد، طبعاً هرگاه مشکلی ایجاد می‌شد، انتظار آن بود که دولت مسئله را حل کند.

بحث کاستلز آن است که به‌طور کلی در فرآیند توسعه سریع شرق آسیا که از اوایل دهه ۱۹۶۰م تا اواسط دهه ۱۹۹۰م اتفاق افتاد، این اقتصادها در برابر بحران‌های بازارهای مالی جهانی و همچنین در برابر رقابت تجارت خارجی از حمایت دولت‌هایشان برخوردار بودند؛ این درحالی بود که در دهه ۹۰ اقتصادهای منطقه آن‌قدر رشد یافتند که در آستانه دروازه‌های اقتصاد رقابتی بین‌المللی قرار بگیرند؛ اقتصاد رقابتی‌ای که به گفته تحلیل‌گران جهانی شدن، نیرومندترین وجه تجربه جهانی شدن می‌باشد و ماهیت آن ادغام سریع اقتصادهای ملی در یک بازار جهانی با ماهیت سیال و رقابتی است. مسئله آن بود که در میانه دهه ۹۰ و درحالی که جهانی شدن اقتصاد به‌شدت در حال رشد و به‌هم ریختن ساختارهای بسته اقتصادی دوران پس از جنگ دوم بود، بنگاه‌های تولیدی و بازارهای مالی آسیای شرقی که برای چندین دهه زیر چتر دولت به فعالیت پرداخته بودند، به بازیگرانی در عرصه جهانی تبدیل می‌شدند و وقتی مقیاس این اقتصادها، ابعاد این شرکت‌ها و پیوند متقابل آن‌ها با شبکه‌های جهانی سرمایه‌داری به پیوند دوجانبه با اقتصاد جهانی انجامید، دولت‌ها دیگر نمی‌توانستند حرکت‌های سرمایه، کالا و خدمات را کنترل یا حمایت کنند. بازارهای مالی و شرکت‌های آسیایی که دیگر از حمایت دولت برخوردار نبودند، قافیه را به جریان‌های جهانی سرمایه باختند و بحران فرارسید (کاستلز، ج ۳، ص ۲۵۳).

بر بستر این نوع از تحلیل‌هاست که این پرسش و مسئله بزرگ طی یک دهه گذشته مطرح بوده که آیا جهانی شدن با پیامدهای خود اساساً بسترهای ساختاری تاریخی دولت توسعه‌گرا را که مبتنی بر سلطه دولت، مرزهای ملی، اعمال تعرفه و سیاست‌های حمایتی و... بوده، از بین برده است؟ حامیان این بحث استدلال خود را با ذکر تاثیرات ساختاری‌ای که جهانی شدن را از

طریق بسترهای دولت توسعه‌گرا دچار بحران کرده است مطرح می‌کنند که شامل نکات زیر است.

الف) مخدوش‌شدن مفهوم حاکمیت ملی. دولت توسعه‌گرا بر بنیاد نظم دولت - ملت و مرکزکشی‌های قاطع میان حوزه‌های اعمال حاکمیت شکل گرفته است. اندیشه و عمل دولت توسعه‌گرا دربرگیرنده این نکته است که دولت‌های تازه‌ظهور در متن یک نظم بین‌المللی تثبیت‌شده سلسله‌مراتبی برای موفقیت در مسیر صنعتی‌شدن از طریق نظام کارآمد حمایتی، به‌ناچار باید نظارت دقیقی بر مرزهای ملی خود داشته باشند. این درحالی است که در ساده‌ترین شکل، جهانی‌شدن به عنوان فرایندی از سیالیت مرزها و کاهش قدرت حاکمیتی دولت‌های ملی و ستفالیایی تعریف می‌شود (شولت، ۱۳۸۳، ص ۸۲-۶۱؛ سلیمی، ۱۳۸۴، ص ۴۲-۳۲؛ گیدنز، ۱۳۸۷، ص ۶۴۵؛ Strang, 1996.p3.Scholte.2000.Daglas.2000.pp.134-139).

ب) تقویت جوامع مدنی ملی و بین‌المللی. درحالی که انفعال جامعه مدنی از ویژگی‌های تجربه دولت‌های توسعه‌گرا بوده است، در عصر جهانی‌شدن از یک‌سو عاملیت دولت‌ها در کنترل مرزها و تعیین مقدرات جهانی به‌واسطه سیالیت مرزها و پیدایی بازیگران فراملی جدید به چالش کشیده شده و از سوی دیگر جهانی‌شدن متضمن زایش و خیزش و افزایش تحرکات گروه‌های قومی و هویتی، پیدایی جنبش‌های جدید اجتماعی و فعال‌شدن شکاف‌های غیرفعال اجتماعی است که به‌صورت جدی انفعال جامعه را به چالش می‌کشد و منبع مقاومت در مقابل الگوی سنتی اعمال اقتدار می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۳۶۷-۲۲؛ نش، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶-۱۸۲).

ج) روند دمکراتیزاسیون و بحران حکومت‌های استبدادی. دولت‌های توسعه‌گرا اغلب با نبود مردم‌سالاری و نخبه‌گرایی گره خورده‌اند که خود ناشی از ضرورت‌های توسعه سریع بوده است (لف و یچ، ۱۳۸۵، ص ۲۵۵-۲۵۲). این درحالی است که رویدادهای سه دهه اخیر در جهان نشان می‌دهد که ما با روندی از دموکراتیک‌شدن روبه‌رو بوده‌ایم (هانتینگتون، ۱۳۸۲). این به آن معناست که جهانی‌شدن و مناسبات ساختاری حاکم بر آن، شرایط نامساعدتری برای حکومت‌های استبدادی و شرایط مساعدتری را برای دموکراسی‌ها به‌وجود آورده‌اند و ازاین‌رو تشکیل و حفظ یک حکومت غیرمردم‌سالار آن‌هم در شکل توسعه‌گرا و کارآمد آن، بسیار دشوار تلقی می‌شود.

د) بحران دستگاه بوروکراتیک کلاسیک و روند کوچک‌شدن بدنه دولت‌ها. یکی از تحولات عصر جهانی‌شدن، گذار از بوروکراسی‌های سلسله‌مراتبی و انعطاف‌ناپذیر وبری به عصر سیستم‌های شبکه‌ای و انعطاف‌پذیر است. این به معنای آن است که یکی دیگر از شرایط ساختاری دولت توسعه‌گرا، یعنی اتکا به یک بوروکراسی بزرگ، زیر سوال رفته است.

ه) پیوندیافتن بازارهای اقتصادی و کاهش سیاست‌های حمایتی مبتنی بر تعرفه‌گذاری. تعرفه‌گذاری، هم‌زاد تاریخی دولت توسعه‌گراست؛ درحالی که واقعیت بدیهی جهانی‌شدن حول برداشتن مرزها و کاهش تعرفه‌ها شکل گرفت و بحث پیرامون آن مهم‌ترین بعد مذاکرات جهانی‌شدن است. از میان رفتن تدریجی مقوله نظام حمایتی در حقیقت به معنای از بین رفتن تدریجی امکان ایفای نقش «قابلیگی» برای اقتصادهای ملی از سوی دولت است (ایوانز، ۱۳۸۰، ص ۴۸).

جمع‌بندی حاصل از این استدلال‌ها آن است که دولت توسعه‌گرای نسل دوم بر بسترهای ساختاری‌ای شکل گرفته است که جهانی‌شدن در روند پیدایش و گسترش خود، آن‌ها را مخدوش ساخته و در حال ازمیان بردن سریع آن‌هاست. بر بستر این شرایط ساختاری دگرگون‌شونده، دولت‌های توسعه‌گرا نیز در بحران قرار گرفته‌اند. اکنون این مسئله پیش روی ماست که آیا دولت‌های توسعه‌گرا در دنیایی که روبه‌روز جهانی‌تر و بی‌مرزتر می‌شود، در حال زوال هستند و امکان شکل‌گیری چنین تجربه‌هایی در جهان سوم از بین رفته است؟

۴. جهانی‌شدن؛ دگرگونی‌های ساختاری و پیدایش نسل سوم دولت‌های توسعه‌گرا

پاسخ ما به این مسئله که آیا دوره دولت‌های توسعه‌گرا روبه پایان است، اساساً منفی است و معتقدیم در دوره جهانی‌شدن نیز مانند هر دوره‌ای از تاریخ توسعه، همواره امکان شکل‌دادن به دولت‌هایی که در محوریت توسعه کشورها قرار داشته باشند، وجود دارد. در این راستا، نخست به نقد مفروضات بنیادین دیدگاهی که به مرگ دولت توسعه‌گرا در شرایط جهانی‌شدن معتقد است خواهیم پرداخت و آنگاه استدلال خواهیم کرد که گرچه در محیط ساختاری جدید دولت‌های توسعه ویژگی‌های نوینی به خود خواهند گرفت، ولی آنها در محیط جدید نیز بازیگران محوری توسعه کشورها خواهند بود؛ هرچند این محوریت را از طریق جهت‌گیری‌ها و سیاست‌های متفاوت از نسل قبلی دولت‌های توسعه‌گرا به انجام برسانند.

تمامی استدلال‌های ارائه‌شده در خصوص پایان دوره دولت‌های توسعه‌گرا بر بستر شرایط جهانی‌شونده، با این فرض و باور آغاز می‌شود که جهانی‌شدن نیرویی دگرگون‌کننده است که در حال ایجاد دوران جدیدی است که در آن شرایط ساختاری متفاوتی حاکم و تعیین‌کننده موقعیت و اولویت‌های بازیگران است و طبعاً در دوران جدید بازیگران برآمده در دوره قبلی شرایط دشواری خواهند داشت و دچار بحران خواهند شد. طبیعی است که در مقابل این رویکرد، مخالفان بسیاری وجود دارند. از یک سو نظریه‌پردازانی هستند که باور دارند در خصوص مقوله جهانی‌شدن اغراق بزرگی وجود دارد که مایل است القا کند ما شاهد یک گسست تمام‌عیار از گذشته و شرایط حاکم بر آن هستیم. در رأس منتقدان بحث جهانی‌شدن،

نظریه‌پردازان نئورئالیستی چون کنت والتز، رابرت گیلپین، استفن کرزنر، پل هرست و گراهام تامپسون قرار دارند که که گرچه باور دارند ما در شرایط جدید شاهد به هم پیوستگی بیشتر نسبت به گذشته هستیم، ولی این به معنای گسست ساختاری نسبت به گذشته نیست؛ چراکه همچنان دولت‌ها بازیگران اصلی نظام بین‌الملل هستند و مقدرات جهانی را بر اساس منافع و دیدگاه‌های خود رقم می‌زنند و اساساً واقعیت‌های موجود را می‌توان در قالب رویکردهای کلاسیک توضیح داد (برای این نقدها ر.ک. سلیمی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸-۱۱۶؛ waltz, 1999؛ گیدنز، ۱۳۸۷، ص ۸۷). با وجود آنکه رویکرد پیش‌گفته به ما در خصوص زیاده‌روی در تحلیل تغییرات صورت‌گرفته هشدار می‌دهد، ولی قالب تنگ آن برای تحلیل همه تحولات، خصوصاً در حوزه فناوری‌های اطلاعاتی، اقتصاد بین‌الملل و دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی کافی نیست. چنانکه کاستلز اشاره می‌کند، بنیادهای ساختاری جهان چنان در حال تحول است که عملاً ما وارد دوران جدیدی شده‌ایم؛ ولی مسئله آن‌گونه که عده‌ای مانند کینچی اوهمای در تحلیل خوش‌بینانه لیبرال عنوان می‌کنند نیست که از فرارسیدن «دنیای بدون مرز» سخن می‌گوید (گیدنز، همان، ص ۸۸).

در مقابل دو موضع «شک‌گرایان» و «افراط‌گرایان»، گیدنز از موضع «دگرگونی‌گرایان» دفاع می‌کند که عنوان می‌کنند تحولات بزرگی اتفاق افتاده که در حال ازمیان برداشتن فزاینده مرز امر داخلی و امر بین‌المللی است و این دو حیطه را به یکدیگر پیوند می‌دهد، بازیگران جدیدی وارد عرصه بین‌المللی شده‌اند، جوامع و گروه‌های مدنی فعال‌تر از هر دورانی هستند، دموکراسی الگوی عام و پذیرفته‌شده حکمرانی است و ما بیش از هر دورانی شاهد حکومت‌های مردم‌سالار در جهان هستیم. درعین‌حال شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، اعمال‌کننده حاکمیت بر مرزها و بازارهای ملی، و تعیین‌کننده و جهت‌دهنده اصلی مقدرات کشورها به‌شمار می‌روند و عملاً روندهای جهانی و مناسبات کلان را شکل می‌دهند (برای نمونه ر.ک. استیگلتز و چارلتون، ۱۳۸۷).

نکته جالب‌تر اینکه شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد ما با روندی از تقویت کنترل‌ها بر مرزهای ملی روبرو هستیم که خلاف ادعای معمول در خصوص روند شتابان بازگشایی مرزهاست. به‌واسطه همین روندها بود که از اواخر دهه ۹۰ بحثی در غرب شکل گرفت که در آن از مرکانتلیسم و ناسیونالیسم اقتصادی نوینی سخن گفته می‌شود که در قالب آن دولت‌ها در حال تدوین سیاست‌های حمایتی، ایجاد تعرفه‌های نوین در حیطه‌های ملی هستند. افزون‌بر این در کنار شواهدی که حاکی از کاهش کنترل دولت‌ها بر فرایندها می‌باشد، شواهدی نیز در دست است که در سال‌های اخیر نقش دولت‌ها در جوامع و اقتصاد و نیز کنترل بحران‌هایی چون بحران مالی اخیر در حال افزایش است (برای آگاهی از گزارش این روند ر.ک.

«درواقع بیشتر دولت‌ها در عصر جهانی شدن عملاً تعداد کارمندان، بودجه، دامنه فعالیت‌ها و امکانات نظارتی خود را گسترش داده‌اند» (Stiglitz, 2003، ج ۱، ص ۶۹).

نتیجه آنکه ما در وضعیتی زندگی می‌کنیم که در آن دولت‌ها همچنان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل و ناچار عاملان اصلی توسعه یا عقب‌ماندگی‌ها هستند. این درحالی است که سیالیت سرمایه، رویش بازیگران بین‌المللی جدید، ادغام بازارها، کاهش قدرت دولت، خیزش جنبش‌های جدید اجتماعی و... نیز پدیده‌های واقعی هستند. همه این پدیده‌ها حاکی از آن است که ما در دوره جهانی با وضعیت «تداوم در عین گسست» نسبت به دوران قبلی مواجهیم. از یک سو به واسطه دگرگونی ساختاری صورت گرفته، ما با شرایط متفاوتی روبرو هستیم که در آن اقتصاد و سیاست و فرهنگ در فضایی متفاوت تنفس می‌کنند و در این میان نقش و ماهیت دولت‌ها دچار تفاوت‌هایی می‌شود و دولت‌ها برای نقش‌آفرینی در مسیر توسعه و زمینه‌سازی برای استفاده از فرصت‌های جهانی شدن و دوره‌ای از تهدیدهای آن، باید ویژگی‌های نوینی به خود بگیرند و ویژگی‌ها و سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های قدیمی (گرچه موفق در دوره قبلی) را کنار بگذارند.

مسئله آن است که وقتی جهانی شدن را برخلاف تصور بدبینانه دیدگاه‌های چپ و رویکرد خوش‌بینانه لیبرال‌ها، وضعیتی دربردارنده فرصت‌ها و تهدیدها برای توسعه کشورهای بدانیم، به‌ناچار تأیید خواهیم کرد که بهره‌برداری از فرصت‌ها و دورماندن از تهدیدهای وضعیت نوپدید، وابسته به این است که کشوری قادر باشد سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های خود را به‌گونه‌ای تنظیم کند که بتواند با تطبیق با این شرایط از فرصت‌های آن بهره‌مند و از زیان‌های آن به‌دور باشد و پذیرش این موضوع خود تأییدی است دوباره بر نقش تعیین‌کننده دولت و نهادهای آن در دوره جهانی شدن (Stiglitz, 2003؛ کاستلز، ج ۳، ۱۳۸۵، فصل ۴؛ استیگلیتز و چارلتون، ۱۳۸۷، ص ۳۷؛ فریدمن، ۱۳۸۸). شواهد نشان می‌دهد دولت‌هایی غیرتوسعه‌گرا و بدون قابلیت‌های نهادی، به‌واسطه مدیریت نادرست باعث افزایش آسیب‌پذیری اقتصاد ملی خود در مقابل فرایندهای جهانی شونده اقتصادی شده‌اند. ایوانز معتقد است که دلیل اصلی بحران شرق آسیا را باید ذیل ضعف دولت و بنگاه‌ها در رویارویی با مدیریت جهانی شدن تحلیل کرد (ایوانز، همان، ص ۲۶-۲۵؛ Stiglitz, 2003).

از این‌رو نتیجه حاصله آن است که در بستر شرایط جهانی دگرگون‌شده، جایگاه و نقش دولت در روند توسعه از میان نمی‌رود، بلکه دچار تفاوت‌هایی می‌شود. اساساً یکی از شرایط دولت توسعه‌گرا درک شرایط محیطی، شناخت روندها، داشتن انعطاف برای تطابق و سیاست‌گذاری کارآمد مطابق شرایط همواره دگرگون‌شونده جهانی برای رشد توان تولید و

توان رقابت ملی و حضور در بازارهای جهانی است. به اتکای این مباحث می‌توان برآیند حاصل از دگرگونی‌های به‌دست‌آمده از جهانی‌شدن و دولت توسعه‌گرا را، شکل‌گیری فرم جدیدی از دولت‌های توسعه‌گرا دانست که خود را با شرایط جدید تطبیق داده است.

۵. نسل جدید دولت‌های توسعه‌گرا و مسئله حکمرانی خوب

توسعه‌گرا بودن یک دولت وابسته به مجموعه ویژگی‌های خاص دولت‌های توسعه‌گرا در مقطعی خاص از تاریخ نیست، بلکه بر اساس تعریف اولیه، چنین دولتی دارای چشم‌انداز، رهبری و ظرفیت نهادی لازم برای ایجاد بسترهای حرکت توسعه‌ای است و اصل اساسی در این فرایند، انعطاف‌پذیری دولت برای تطابق دادن ساختار و سیاست‌های خود مطابق با نیازهای توسعه در مکان و زمان خاص خواهد بود. به این معنا دولت‌های توسعه‌گرای دوران جهانی‌شدن، مانند نسل‌های توسعه‌گرای قبلی نقش اصلی را در توسعه خواهند داشت؛ ولی ساختار و جهت‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های خود را مطابق ساختارهای حاکم بر آن مرحله از روند سرمایه‌داری تطبیق خواهند داد (Wong, 2004, 345-360). در شکل جدید دولت‌های توسعه‌گرا که می‌توان در انتظار آنها بود و ما آنها را «نسل سوم دولت‌های توسعه‌گرا» می‌نامیم، شاهد یک دولت نیرومند شکل‌دهنده به توسعه درعین انعطاف‌پذیری در مقابل شرایط ساختاری عرصه بین‌المللی و جامعه و نهادهای داخلی هستیم. این نوع دولت توسعه‌گرا را برخی «دولت توسعه‌گرای منعطف» (Wong, 2004, O'riain, 2001) نام داده‌اند؛ چراکه آنها باید خود را با یک سرمایه‌داری اطلاعاتی، چالش‌های پیش‌روی حکمرانی و مدیریت کلاسیک، جامعه مدنی فعال، مشارکت فعال مردم، فرهنگ سیال و... تطبیق دهند، وگرنه در تحقق توسعه موفق نخواهند بود (Ji-young, 2002, pp19-22). ولی مانند واقعیتی که در خصوص جهانی‌شدن پیش‌تر عنوان شد، در این حوزه هم ما با گسستی کامل روبرو نخواهیم بود، بلکه دولت توسعه‌گرای عصر جهانی‌شدن، دارای ویژگی‌هایی از دولت‌های توسعه‌گرای نسل قبل خواهد بود و از سوی دیگر ویژگی‌های دیگری را وانهاده، با شرایط جدید تطبیق خواهد یافت. نخست به ویژگی‌هایی می‌پردازیم که با دوره قبلی اشتراک دارند و سپس حوزه‌های تحول را برخواهیم شمرد.

نخستین ویژگی‌ای که در دوره حاضر نیز باید حفظ شود، چیزی است که ایوانز آن را «استقلال مبتنی بر جامعه» نامیده است و آن را ویژگی اساسی دولت توسعه‌گرای آسیای جنوب شرقی دانسته است. اینجا مدلی از پیوند و همکاری دولت، بنگاه‌های خصوصی و جامعه مدنی برقرار می‌شود که در آن دولت به‌واسطه استقلال نسبی خود از جامعه قادر است بنگاه‌ها را حمایت کند و آنها را حول سیاست خاصی گرد آورد. تردیدی نیست که این الگوی قدیمی در

شرایط جدید با دشواری‌هایی روبروست (از جمله دولت استبدادی را به ذهن می‌آورد)؛ به همین دلیل است که ایوانز عنوان می‌کند هر کشور باید مدلی از روابط دولت و جامعه را پیاده کند که با شرایط خاص آن کشور و ویژگی‌های فرهنگی آن متناسب باشد. وی با توجه به روند فزاینده قدرت جامعه و نهادهای خصوصی عنوان می‌کند: «باید اتکای به جامعه را به گروه‌های اجتماعی دیگری هم بسط داد، قدرت روبه‌رشد سرمایه خصوصی مهار شود و توازن بین خودگردانی و اتکا به جامعه از نو برقرار شود». ذیل همین توصیه، ایوانز می‌گوید: «دستگاه دولتی منسجم و توانمند همچنان اهمیت دارد، اما در اقتصاد جهانی شدن کنونی دیگر مثل آنچه طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در کشورهای موسوم به ببرهای شرق آسیا پیش آمد، آن‌گونه از اتکا به جامعه که فقط مبتنی بر ارتباط با نخبگان صنعتی باشد، کارساز نخواهد بود. صنعت داخلی هرچه بیشتر به ارتباط‌های فراملی متکی شده است و پروژه‌های آینده‌اش را احتمالاً متکی بر اتحاد با شرکت‌های فراملی خواهد بود، نه اشتراک با دولت» (ایوانز، ۱۳۸۲، ص ۲۸-۲۴).

حفظ (همراه با تطابق) نقش بالادستی و جهت‌دهنده دولت به بنگاه‌ها و جامعه مدنی در عین پیوند با آنها از این جهت مهم است که بدون این ویژگی اساساً سخن گفتن از دولت سوق‌دهنده جامعه به سوی توسعه بی‌معنا خواهد بود. همراه با حفظ این جایگاه برای دولت است که دیگر ویژگی‌های مشترک دولت توسعه‌گرای جدید با دولت توسعه‌گرای نسل قبل مشخص می‌شود؛ مانند وجود یک بوروکراسی توانمند و توسعه‌گرا، نقش دولت در انباشت سرمایه (از راه کمک به پس‌انداز و جلب سرمایه خارجی)، سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، آموزش و پژوهش، حمایت از بازار ملی و اصلاح انحرافات بازار. ولی اقدام دولت در این راستا نباید لزوماً با روش‌هایی که نسل قبلی دولت‌ها از آن راه بسترهای توسعه را فراهم آورده‌اند، انجام شود.

در ابعادی که دولت توسعه‌گرای نسل جدید باید تغییراتی نسبت به قبل ایجاد کند، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد: این دولت باید توجه جدی به رقابت داشته باشد و این به آن معناست که این دولت لزوماً کنترل کمتری بر روی بازار نسبت به هم‌تایان نسل قبل اعمال می‌کند. در اینجا نقش دولت در سیاست‌گذاری‌های کلان و در مقام مکمل بازار جلوه‌گری بیشتری خواهد داشت (استیگلتز، ۱۳۸۳(الف)، ص ۱۱۰-۱۰۵). دولت در این حوزه باید به بده‌بستان‌های گسترده‌تری با دولت‌ها و خصوصاً شرکت‌های چندملیتی برای ایجاد همکاری‌های مشترک برای جلب سرمایه‌گذاری و تکنولوژی اقدام کند. داشتن برنامه جدی و مستمر برای کارآمدتر کردن هرچه بیشتر دولت، امری محوری است که از طریق برنامه‌ای برای اصلاح نهادها و ارتقا کیفیت برنامه‌ریزی و اجرای آن‌ها محقق می‌شود؛ اقدامی که در مجموع باعث ارتقای ظرفیت دولت در مسیر تحقق توسعه می‌گردد.

پژوهشگران بر این باورند که تأکید بر مقوله «ظرفیت» دولت باعث می‌شود تا یک نقطه اشتراک جدی میان ادبیات دولت توسعه‌گرا و ادبیات مربوط به «حکمرانی خوب» به وجود آید (Fritz and rocha menocal.2007.p.537). آنچه در قالب ادبیات حکمرانی خوب برای ارتقای قابلیت و کارایی نهادها و مجموعه حکمرانی ملی توصیه می‌شود، می‌تواند در راستای تقویت بسترهای نهادی دولت توسعه‌گرا در محیط، دگرگون‌شونده تلقی شود. در تعریف حکمرانی خوب، برنامه عمران سازمان ملل آن را «مدیریت امور عمومی بر اساس حاکمیت قانون، دستگاه قضایی کارآمد و عادلانه و مشارکت گسترده مردم در فرایند حکومت‌داری» تعریف کرده است. این اقدامات اصلاحی شامل فرایندی از تقویت قانون و حقوق مالکیت و جلوگیری از اقدامات خودسرانه و امنیت‌زدا در کشور از راه شفافیت‌بخشیدن به قوانین و تقویت قوه قضائیه مستقل، شایسته‌سالاری و تقویت تخصص‌گرایی، مبارزه نهادی با فساد، تقویت پاسخ‌گویی و درنهایت زمینه‌سازی برای مشارکت هرچه بیشتر مردم در امور است. این اصلاحات تأثیری مشخص بر محیط نهادی فعالیت اقتصادی و فضای کسب و کار دارد که می‌تواند مشوق و مقوم فرایند توسعه ملی باشد (استیگلتز(الف)، ۱۳۸۳، ص ۱۱۴-۱۱۰؛ استیگلتز(ب)؛ ۱۳۸۳؛ ص ۱۶۰-۱۴۷). با وجود نگاه آرمانی موجود در ادبیات یادشده، تردیدی نیست که دولت‌های توسعه‌گرا قادرند تا با استفاده متناسب از این توصیه‌ها، قابلیت‌ها و ظرفیت‌های خود را افزایش داده، خود را با شرایط جدید سازگارتر کنند.

نتیجه

هدف اولیه این مقاله، معرفی الگوی دولت‌هایی است که با قابلیت‌های نهادی، جهت‌گیری و سیاست‌گذاری‌های خود عامل تحقق توسعه سریع در کشورهای تحت حاکمیتشان بودند و موفق شدند در مدتی کوتاه کشور خود را از عقب‌ماندگی نجات دهند. ایده اصلی آن بود که با وجود ویژگی‌های مشترک میان نسل‌های مختلف دولت توسعه‌گرا، این دولت‌ها به واسطه محیط داخلی و بین‌المللی حاکم بر آن‌ها، در هر دوره با ویژگی‌های متفاوتی نسبت به نسل قبل مشخص می‌شوند. اگر نسل اول دولت‌های توسعه‌گرا با ویژگی‌هایی چون درگیری‌های شدید در متن رقابت‌های سیاسی قدرت‌های بین‌المللی، جهت‌گیری امپریالیستی، نظامی‌گری، ایدئولوژی ملی‌گرایانه رمانتیک، پیگیری سیاست توسعه‌ای به‌عنوان ابزار رقابت‌های سیاسی، استقلال دولت از جامعه، محوریت نخبگان و بوروکراسی؛ و نسل دوم این دولت‌ها با ویژگی‌هایی چون قرارگرفتن در زیر مجموعه بلوک غرب در نظام دوقطبی، ملی‌گرایی غیررمانتیک، پرهیز از درگیری در رقابت‌های نظامی، استراتژی توسعه صادرات، جلب سرمایه‌گذاری خارجی، انفعال جامعه، محوریت نخبگان و بوروکراسی شناخته شده‌اند؛ نسل

سوم دولت‌های توسعه‌گرا در شرایط جدید احتمالاً با ویژگی‌هایی چون پیوند بیشتر با جامعه مدنی و کاهش کنترل بر بازار، ملی‌گرایی مدنی، تلاش در راستای مشارکت بیشتر مردم در امور تصمیم‌گیری، تلاش در راستای ایجاد شفافیت و غلبه محوریت اقتصاد به سیاست و... شناخته خواهند شد. این دیدگاه به معنای پاسخ به رویکردی است که جهانی‌شدن را پایان دوران دولت توسعه‌گرا می‌داند و عنوان می‌کند که جهانی‌شدن با تغییرات دگرگون‌ساز خود، بستری را که دولت توسعه‌گرای نسل دوم بر آن مبتنا یافته، از بین برده است و لذا این نوع از دولت‌ها در بحران قرار گرفته‌اند. استدلال ما در مقابل این رویکرد آن بود که جهانی‌شدن گرچه بستری ظهور نسل دوم دولت توسعه‌گرا (تجربه آسیای شرقی) را مخدوش کرده است، ولی این به معنای پایان دولت توسعه‌گرا نیست؛ چراکه توسعه‌گرا بودن یک دولت نمی‌تواند برحسب مجموعه‌ای از ویژگی‌هایی خاص دوره‌ای از تاریخ نسلی خاص ارزیابی شود، بلکه توسعه‌گرا بودن برحسب وجود یک چشم‌انداز توسعه‌ای و داشتن ظرفیت نهادی مناسب برای تحقق توسعه ملی از سوی دولت و بوروکراسی تعریف می‌شود و این به آن معناست که اتفاقاً دولت‌ها برای توسعه‌گرا بودن باید متناسب با شرایط ساختاری محیطی حاکم بر خود ویژگی‌های خود را متحول سازند. به عبارت دیگر، انعطاف‌پذیری دولت‌های توسعه‌گرا در دوره دگرگونی‌های حاصل از تحول ساختاری، مستلزم جذب دگرگونی‌هایی چون کاهش توان اعمال قدرت دولت‌ها بر جامعه، افزایش پیوند با اقتصاد جهانی، فعال‌شدن جامعه مدنی، اقتصاد و فرهنگ جهانی‌شونده، دگرگونی ماهیت تکنولوژی و... خواهد بود؛ چیزی که سرانجام ما را به سوی دولت توسعه‌گرای نسل سوم که برخی از آن با نام دولت توسعه‌گرای منعطف یاد کرده‌اند، رهنمون می‌سازد. در این میان دولت‌ها همچنان به فعالیت در راستای سیاست‌گذاری معطوف به ایجاد زیرساخت‌های توسعه‌ای، ایجاد شفافیت مالی و سیاسی، بهبود قوانین و سازوکارها، جلب سرمایه خارجی و انتقال تکنولوژی، حمایت از بازار داخلی، اعطای وام، حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و... پرداخته‌اند. دولت‌ها مجبورند تا هرچه بیشتر با رقبا تازة خود مانند شرکت‌های چندملیتی تعامل کنند و ارتباط خود را با گروه‌های اجتماعی افزایش دهند. ضمن آنکه این دولت‌ها برنامه‌ها و سیاست‌های خود را باید مطابق ویژگی‌های خاص بومی و فرهنگی خود برگزینند و به اجرا بگذارند. تاریخ توسعه مؤیدی بر این نکته است که تلفیق خلاقانه و مؤثر راه‌حل‌های جهانی در متن ویژگی‌های محلی و بومی، ضرورتی گریزناپذیر است.

مسئله اصلی آن است که دولت‌ها همچنان می‌توانند جهت‌دهنده حرکت توسعه‌ای در کشورها، بسط‌دهنده چشم‌اندازهای کارآفرینی، عامل تثبیت نهاد مالکیت، رفع‌کننده موانع نهادی توسعه، عامل سیاست‌گذاری‌های کارآمد در راستای جذب تکنولوژی و سرمایه، بسترساز

پیوندهای محیط ملی و جهانی و یا عامل تخریب فرایند توسعه‌ای، هدردهنده منابع و ظرفیت‌های ملی، تضعیف‌کننده بخش‌های مولد، عامل ایجاد بسترهای ساختاری فساد و رانت و رقابت‌ستیزی باشند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. استیگلیتز، جوزف و چارلتون، اندرو (۱۳۸۷)، تجارت منصفانه برای همه، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه.
۲. استیگلیتز، جوزف (الف) (۱۳۸۳)، ابزار بیشتر و اهداف گسترده‌تر؛ حرکت به سوی اجماع واشنگتنی، در حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه (مجموعه مقالات)، به کوشش احمد میدری و جعفر خیر خواهان، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
۳. استیگلیتز، جوزف (ب) (۱۳۸۳)، اصلاحات به کجا می‌رود: ده سال تجربه گذار. در حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه (مجموعه مقالات).
۴. امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۱)، جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی، گردآوری و ترجمه علیرضا طیب، تهران: نقش و نگار.
۵. ایوانز، پیتر (۱۳۸۲)، توسعه یا چپاول: نقش دولت در تحول صنعتی، ترجمه عباس زندیاف و عباس مخبر، تهران: طرح نو.
۶. بانک جهانی (۱۳۷۸)، نقش دولت در جهان در حال تحول، حمید رضا برادران شرکاء، تهران: مؤسسه پژوهش‌های بازرگانی.
۷. بانک جهانی (۱۳۷۹)، معجزه آسیای شرقی، ترجمه محمد تقی بانکی، تهران، انتشارات سروش.
۸. چانگ، هاجون (۱۳۸۴)، سرنگون کردن نردبان: استراتژی توسعه از منظر تاریخی. در: دولت توسعه‌گرا. ترجمه آرش اسلامی و میثم قاسم نژاد، مرکز مطالعات تکنولوژی دانشگاه شریف.
۹. درپیر، هال (۱۳۸۲)، نظریه انقلاب مارکس: دولت و بوروکراسی، ترجمه حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز.
۱۰. سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن، تهران: مرکز انتشارات سمت.
۱۱. شولت، یان آرت (۱۳۸۳)، جهانی‌شدن سیاست. در: جهانی‌شدن سیاست؛ روابط بین‌الملل در عصر نوین، ویراسته جان بیلپس و استیو اسمیت، ترجمه ابولقاسم راه چمنی و همکاران. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
۱۲. فریدمن، توماس (۱۳۸۸)، جهان مسطح است: تاریخ فشرده قرن بیست و یکم، ترجمه احمد عزیزی، تهران: انتشارات هرمس.
۱۳. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات، ج ۱ و ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو. چاپ پنجم.
۱۴. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات، ج ۲: قدرت هویت، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: طرح نو. چاپ پنجم.
۱۵. گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن چاووشیان، تهران: نشر نی. چاپ دوم.
۱۶. لغت ویچ، آدریان (۱۳۸۳)، دموکراسی و توسعه، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: طرح نو. چاپ سوم.
۱۷. لغت ویچ، آدریان (۱۳۸۵)، دولتهای توسعه‌گرا، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد، مرنديز.
۱۸. لیست، فردریک (۱۳۸۷)، نظام طبیعی اقتصاد سیاسی: اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران: انتشارات.
۱۹. لیست، فردریک (۱۳۷۲)، نظام ملی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. لیست، فردریک (۱۳۸۰)، خطوط کلی نظام امریکایی اقتصاد سیاسی، ترجمه ناصر معتمدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۱. مور، برینگتن (۱۳۷۲)، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۲. نقی‌زاده، محمد (۱۳۸۵)، مبانی فکری مدیریت اقتصاد ملی: شیوه ژاپنی، چینی و ایرانی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۳. نورث، داگلاس سیسیل (۱۳۷۹)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه غلامرضا آزاد ارمکی، تهران: نشر نی.
۲۴. نش، کیت (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
۲۵. ویلیامسون، جان (۱۳۸۳)، تاریخچه اجماع واشنگتنی و پیشنهادهای برای برنامه کار اصلاحات. در: حکمرانی خوب؛ بنیان توسعه (مجموعه مقالات).
۲۶. وود، آلن (۱۳۸۴)، دمکراسیهای آسیایی، ترجمه زهرا زهرایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۷. هابسبام، اریک (۱۳۸۳)، عصر نهایت‌ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر آگه.
۲۸. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)، موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه، چاپ سوم.

۲۹. هریسون، لارنس و هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۳)، اهمیت فرهنگ، ترجمه انجمن مدیریت ایران، تهران: امیرکبیر.

۳۰. هلد، دیوید (۱۳۸۶)، شکل‌گیری دولت مدرن، ترجمه عباس مخبر، تهران: انتشارات آگه.

ب. خارجی:

31. Ahearn ,Raymond J(2006), Europe: Rising Economic Nationalism? CRS Report forCongress.<http://italy.usembassy.gov/pdf/other/RS22468.pdf>
32. Berkeley ,Jon .The return of economic nationalism. The Economist.Feb 5th 2009.
33. Daglas,Ian(2000), golobalization as governance:toward an archalogy of contemporary political reason.in. Globalization and governance .editd By Aseem Prakash, Jeffrey A. Hart.rutledg
34. Ebeling ,Richard M. (1994), The Ghost of Protectionism Past: The Return of Friedrich List. <http://www.fff.org/freedom/0494b.asp>
35. Fritz,Verena and Rocha Menocal, Alina(2007)Developmental States in the New Millennium: Concepts and Challenges for a New Aid Agenda.Development Policy Review, Vol. 25, No. 5, pp. 531-552, September
36. Garran ,Robert(1998), tigers tamed:the end of the asian miracle.university of Hawaii
37. Harvey ,David(2000), Globalization in question.in. Globalization and Social Change. by Johannes Dragsbaek Schmidt, Jacques Hersh; Routledge.
38. Hattori,Tamio and Satso, Yukihito (1997), A Comparative Study of Development Mechanisms in Korea and Taiwan: Introductory Analysis. Developing Economies, XXXV-4 .December
39. Janson ,Chalmers(1992), MITI and the japenens miracle.stanford:Stanford university press.1998
40. Janson ,Chalmers (1995), japan:who coversns?the rise of the developmental state.new York .w.w.norton
41. Jintaro,Fuji(1958), outline of Japanese history in Meiji era.Tr:Hattie.k.collton, Kenneth.e.colton.obunsha.tokyo
42. Ji-young,ghoung(2002), globalization andEast Asia:challenges to governance and its developmetal future.East Asian Review.Vol14.No4.Winter
43. Jomo K.S (2001), Growth After the Asian Crisis: What Remains of the East Asian Model?, United Nation Conference on Ttrade and Development (New York and Geneva, United Nations Publication
44. Kumar Bagchi, Amiya(2000), The Past and the Future of theDevelopmental State.Journal of world system reaserch. Vol. VI, Number 3.Fall/Winter
45. Ôriain, Sean(2001), The Flexible Developmental State: Globalization, Information Technology and the Celtic Tiger.<http://www2.ucsc.edu/globalinterns/cpapers/oriain.pdf>
46. Strange, Susan(1996), The Retreat of the State. Cambridge University Press
47. Shafaeddin,Mehdi(2000), what did Fredrick List Actually? Some Clarifications on the Infant Industry Argument .UNCTAD/OSG/DP/No.149.July.[http://www.unctad.org/ en/.pdf](http://www.unctad.org/en/pdf)
48. Simon,s.s(1968), Germany in the age of Bismarck.london.Gorge allen and unwin ltd
49. Stiglitz,Joseph (2003), golobalization and development.in:David Held, Mathias Koenig-Archibugi.Taming globalization :frontiers on governance.Polity Press, Cambridge
50. The economist, Leviathan stirs again: the growth of the state.jan 21st 2010
51. Wong, Joseph (2004), The Adaptive Developmental State in East Asia.Journal of East Asian Studies.Volume: 4 . Issue: 3 . Sept-Dec